





## پروژه کلاس هنر و صنایع دستی

چرا هنر خوشنویسی طی قرون متمادی تا به این اندازه مورد توجه اهل عرفان و حکمت قرار گرفته است؟ چرا در شرح و تبیین قداست این هنر سخن فراوان است؟ آیا همجواری اش با کلام آسمانی آن را به درجاتی از هنر قدسی رسانده است؟ و از آنجاست که هر چه فضل و کمال خوشنویس بیشتر باشد خطوطی که می‌نگارد از صلابت و جمال بیشتر برخوردار است؟ و...

اما دریغ که مصلحت اندیشی تنی چند از دوستان و هنرمندان و عدم دسترسی به استاد، زمان بسیاری را سپری کرد و پس از تماس تلفنی با ایشان، قرار بر این شد تا این گفت‌وگو به فرصتی دیگر موکول شود.

پس از ناامیدی از این گفت‌وگو نامه استاد خوانده شد، نه یکبار که چندین و چند بار و دریافت شد آنچه که می‌باید. این نامه پندآموز و پرمحتوا چندان مؤثر واقع می‌شود که بسیاری از سؤالات در ورای کلمات عمیق آن به پاسخی شایسته می‌رسند.

### متن نامه استاد به شرح زیر است:

«بهمین هم آمد و مرا به شصت و هشت سالگی رساند. چه راه دوری را پشت سر گذاشته‌ام، در یک چشم زدن، چه تنی فرسودم و چه طاقتی آزمودم، تا اینک و امروز. (انجمن هم) از روزی که دست تقدیر نام انجمن و مرا پیش هم نگاشت نزدیک به نیم قرن می‌گذرد و آن روزها انجمن که با نام کلاس‌های آزاد خوشنویسی نامیده می‌شد نوپا بود و امروز همان طفل را قدیمی‌ترین انجمن هنری فعال ایران می‌دانند، هر دو از یک راه آمدیم، و هر دو پیر شدیم... روزی نوآموز بودم، زمانی شاگرد، وقتی مدرس، و سالیانی سخت بجبر و جور مسئول. قصه جبرش را بر کسی نخواندم تا چه رسد به شرح جورش، مبادا بر خاطری غبار غمی نشیند که یاران انجمن را سرمایه هنر و فرهنگ و نیز یادگار استاد می‌دانستم... تلفن زنگ زد، استاذزاده

استاد غلام‌حسین امیرخانی از نوادر روزگار ماست. بیهوده نیست اگر بگوییم خوشنویسی معاصر به همت و نفس این استاد گران‌قدر پابرجا مانده است. همراهی عاشقانه و دلسوزانه ایشان طی چند دهه با انجمن خوشنویسان ایران، تعلیم و تربیت شاگردانی ارزشمند، خلق آثار ماندگار و یگانه در عرصه خوشنویسی سنتی، برگزاری بیش از یکصد نمایشگاه داخلی و خارجی و نگارش کتب ارزشمند، گواه بر این مدعا است.

چند برگی از قرآن مجید، قصیده قرآنی، صحیفه هستی، ترجیع بند هاتف اصفهانی، ترکیب بند محتشم کاشانی، دیوان حافظ، سرو سایه فکن، یادنامه کلهر، آداب الخط، غزلیات خواجوی کرمانی، تضمین گلچین سعدی و دهها مجموعه چشم نواز دیگر از استاد امیرخانی به یادگار است.

استاد امیرخانی به سال ۱۳۱۸ در طالقان متولد شده و خوشنویسی را در محضر اساتید بزرگی چون سید حسین و سید حسن میرخانی آموخت. او نزدیک به ربع قرن ریاست شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران را بر عهده داشته است. ایشان همچنین عضو اصلی کمیسیون ملی یونسکو در ایران است.

اواخر سال گذشته، استاد امیرخانی طی نامه‌ای از ریاست انجمن خوشنویسان ایران کناره گرفت. انتظار این بود که این خبر در عرصه فرهنگ و هنر تحولی ایجاد نماید و مدعیان فرهنگ و اصحاب رسانه به تجزیه و تحلیل چون و چرایی این اتفاق بپردازند. اما دریغ که نامه استاد در سکوتی سنگین دست به دست علاقه‌مندان و دوستداران خوشنویسی می‌گشت.

با توجه به نقش مؤثر استاد در پاسداری از حریم حقیقی و باطنی هنر خوشنویسی طی سالیان متمادی و عنایت ویژه استاد به مقوله آموزش و اهمیت شاگردی و سیر و سلوک در این مسیر، بر آن شدیم تا در این شماره به گفت‌وگو با حضرت استاد بنشینیم تا او بگوید و ما بیاموزیم که





محرّم، اشرف السادات خانم میرخانی از جانب پدر امر کردند که دیباری صورت بندد، همان روز شرفیاب شدم، حرف‌ها و «وصیت» استاد منقلب کرد، مرکب و کاغذ و قلمتراش خود را در دستم گذاشت - اسبابی که با او در کثابت دو قرآن انیس و مونس بودند - و مرا به باران و دریا سپرد - دو روز بعد از آن مرغ بهشتی به آشیان پر کشید!

ربیع العمر فی مرعی حماکم  
حماک الله یا عهد التلافی

... انجمن و کلاس‌های انجمن، خلعت به فرهنگ و هنر بود، رشد و تعالی جوانان بود، باقیات الصالحات بود و افزون بر این یادگار استاد بود... قریب سی سال از آن تاریخ می‌گذرد، سی سال سخت و بی‌رحم، سال‌هایی که به تنهایی چندین نفر بودم. امیرخانی که سر در سودای خط داشت و جز آن نمی‌جست و نمی‌خواست باید در میان حفظ انجمن میانجی می‌کرد! مسئول بود، بی‌که بخواند، ویراستار بود، سخنگو بود، حسابدار و دفتردار بود، بی‌که بخواند، در همان حال وظائف مالوف خانوادگی و مهم‌تر از همه (برای من) مشق و مشافی و حضور و مطالعه و مشاهده خوشنویسی. می‌دانستم که تنهایی و کمتر کسی می‌داند و یا می‌خواهد بداند که این چراغ به چه دلخونی و دشواری در این خانه می‌سوزد. یاران تازکدل و کم طاقت بودند و هنرمند و حساس، هنرجویان، جوان و جسور و دولتمردان که در آن سال‌ها اغلب به دو چیز می‌اندیشیدند یا حذف یا دولتی شدن، که حکایت آن در ذهن حاضران هست و تکرار نمی‌خواهد. آن قدر بر این موضوع پای فشردم که از یادها رفت که من هم اهل قلمم، من هم دلی پر درد دارم و باز جنس پوست و استخوان دوستانم. ولی باز دست از دامن سکوت نکشیدم.

... از منظری دیگر، آفتی در کمین انجمن نشسته، آفت فراموشی بهانه‌ی اصلی ایجاد انجمن و ترجیح امور اناری و مناسبات دیوانی بر هنر و فکر و فرهنگ. در این بیش از نیم قرن از ابتدای تأسیس و در این سی سال اخیر، این امور کم و بیش بر قرار بود، ولی به مرحله‌ی تهدید نرسید! در این چند ساله‌ی اخیر این دقایق را بارها تذکر دادم، و جوانترهای مسئول انجمن ناشنیده گذاشتند، اما باور دارم اینان انجمن آنقدر آکنده است که اگر از توان و ظرفیت‌های خود به طور کامل و بیغرض استفاده کنند، این گذار را هم با توفیق پشت سر خواهد گذاشت.

... امروز که فریبشت می‌نگرم و خاطرات تلخ و شیرین سه دهه کار شبانروزی را مرور می‌کنم، نه خود را که امیر خانی مسئول را بر می‌رسم و به کارنامه‌اش نظر می‌کنم، به روشنی می‌بینم، که او آرمان‌هایی برای خوشنویسی ارجمند ایران و انجمن خوشنویسان که بخش مهم و تأثیرگذار در خوشنویسی معاصر ایران بود، بی‌ریخت و چونان هر مدیر دیگری بخشی از خواسته‌ها را محقق کرده، حدودی را حفظ کرد و از انجام نیمی دیگر باز ماند و در این مسیر پر تلاطم گاه اشتباه کرده، اشتباهش را نپوشاند و کم خواسته، مشاور و راهنما خواسته، از کار نهراسید و از خلعت شانه خالی نکرد. چه کسی به یاد دارد که حتی یک بار با تمام گرفتاری‌ها و رنجوری‌هایش، با تأخیری اندک به جلسه‌ی آمده باشد و یا جلسه‌ی را در نیمه ترک کرده باشد و چه کسی بیاد دارد که از بابت بلبل جان و جوانی «و گاهی مال»، درهم و دیباری از انجمن خواسته و یا گرفته باشد، و چه کسی بیاد دارد حتی در بدترین شرایط، کسی را نه به احترام و تخفیم بخواند! خدا را شکر!

غلامحسین امیرخانی  
بهمن ماه ۱۳۸۵

شرح تصاویر:

- ۱- قطعه چلیپا، شعر منسوب به حافظ، ۳۰ x ۱۰/۵ سانتی متر، ۱۳۵۴
- ۲- سوره مبارکه غلق، آیات ۶ و ۷، ۲۳ x ۳۰/۵ سانتی متر، ۱۳۷۱
- ۳- قطعه چلیپا، ۲۳ x ۲۷/۵ سانتی متر، ۱۳۶۹
- ۴- دعای صلوات، ۳۱ x ۳۲/۵ سانتی متر، ۱۳۲۲

... در این سال‌ها همراهم عزیزم، یا به بعضی من نشستند و یا به حب برخاستند و بسیاری از ایشان در نگاه خود به افراط و تفریط گرویدند و آن قدر شاخ و برگ‌های برساخته تخیل - از

محرّم، اشرف السادات خانم میرخانی از جانب پدر امر کردند که دیباری صورت بندد، همان روز شرفیاب شدم، حرف‌ها و «وصیت» استاد منقلب کرد، مرکب و کاغذ و قلمتراش خود را در دستم گذاشت - اسبابی که با او در کثابت دو قرآن انیس و مونس بودند - و مرا به باران و دریا سپرد - دو روز بعد از آن مرغ بهشتی به آشیان پر کشید!

ربیع العمر فی مرعی حماکم  
حماک الله یا عهد التلافی

... در این سال‌ها همراهم عزیزم، یا به بعضی من نشستند و یا به حب برخاستند و بسیاری از ایشان در نگاه خود به افراط و تفریط گرویدند و آن قدر شاخ و برگ‌های برساخته تخیل - از